

مضامین مشترک در گلستان سعدی و امثال و حکم عربی^۱

دکتر مصطفی موسوی^۲

استادیار دانشگاه تهران

حمیده نوح پیشه و لیلا سید قاسم

دانشجویان دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۲۰۱ تا ص ۲۲۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۱/۲۲، پذیرش ۱۳۹۰/۰۱/۱۵

چکیده

آثار ادبی از دیرباز منعکس‌کننده ارتباط و تعاطی فرهنگی جوامع بوده است. میزان این تأثیر متقابل به نوع آثار و دانش و آگاهی صاحبان اثر بستگی دارد. *گلستان* سعدی که نمونه مثالی هنر کلامی فارسی در حوزه نثر و نظم به شمار می‌رود به لحاظ محتوا نیز مجموعه بی‌نظیری از مضامین نغز است که حاصل ذوق، علم و تجربه صاحب آن است. با تسلطی که سعدی بر زبان و ادب عربی دارد، بدیهی است که از آثار ادب عربی متأثر شده باشد همچنان که آثار عربی نیز متأثر از زبان و فرهنگ ایرانی بوده است. عبارتهای کوتاه و پرمعنای *گلستان* که در موارد بسیاری حکم مثل پیدا کرده است شباهت زیادی به امثال و حکم عربی دارد. این امر مدتهاست مورد توجه سعدی پژوهان بوده است که در آثار متعددی به خصوص شرحهای *گلستان* و *بوستان* آن را نمایانده‌اند. در این پژوهش سعی بر این است شباهتهای بسیاری که بین امثال و حکم عربی و مطالب *گلستان* وجود دارد و تاکنون به آنها اشاره نشده مورد بررسی قرار گیرند. یافتن این مشابهت‌ها و درک آنها از جنبه‌های مختلف هنری لفظی و معنایی مطمئناً به خواندن و فهم *گلستان* سعدی کمک شایان توجهی خواهد کرد. در این مقاله دست کم پنجاه مورد مضامین مشترک *گلستان* و امثال و حکم عربی نشان داده شده که پیش از این به آنها اشاره‌ای نشده است.

واژه‌های کلیدی: مضامین مشترک، امثال و حکم، *گلستان* سعدی، مطالعات تطبیقی

۱. این مقاله با حمایت معاونت پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تهیه شده است.

۲. پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: msvmoosavi@yahoo.com

مقدمه

امثال و حکم در هر جامعه‌ای آیینۀ تمام نمای علایق و سلايق، عشق‌ها و نفرتها، افتخارات و حقارتها، رنجها و شادیهها و آرمانهای مردم آن جامعه در طول تاریخ است. مثل در عبارتی کوتاه نماینده داستانی و حکایتی طولانی است و با اینکه در زمانی کوتاه بیان میشود از اصل خود، کارایی بسیار بیشتری دارد و در موقعیتهای گونه‌گون و گاه متضادی بکار گرفته می‌شود. پیشینه این مثلها گاه آنقدر زیاد است که مأخذ بسیاری از آنها را نمیتوان یافت. از دیگر سو مفهوم دقیق و ظریف امثال چنان مقبولیتی دارد که به آسانی به جوامع دیگر نفوذ میکند و نقش مشابهی در محیط جدید ایفا میکند و چه بسا این نفوذ به دلیل سازگاری با صفات فطری انسانها و مشابهت نیازها و پسندهای آنهاست. در این میان نویسندگان و شاعرانی که با زبانی غیر از زبان مادری خود هم‌آشنایی دارند، عهده‌دار اصلی این انتقال یا ارتباط فرهنگی اند. اینان امثال و حکمی را که در زبان و فرهنگ دیگری مناسب روح جمعی جامعه خود می‌یابند، برمیگزینند و به نسبت مهارت و تسلطشان بر زبان و ادب بومی‌شان به زبان مادری برمیگردانند و در مواقع مناسب طرح می‌کنند.

رواج و پایداری امثال برگرفته شده از دیگر فرهنگها در فرهنگ یک جامعه، کمیت و کیفیت آنها، مضامین فکری، اخلاقی و اجتماعی ویژه‌ای که در آنها به چشم می‌خورد، در خور بررسی و تأمل است. از سوی دیگر ناقلان هوشمند این حکمت‌ها به واقع خود در معرض ارزیابی قرار می‌گیرند. اینکه دانشمند سخن‌شناسی چون سعدی چگونه سخنانی را در فرهنگی دیگر مورد توجه قرار داده و آن را با هنرمندی در فرهنگ بومی خود جاودان ساخته و دیگران از چنین توفیقی برخوردار نبوده‌اند، نشان‌دهنده نبوغ و شناخت دقیق و درست او از جامعه خود و روح جمعی حاکم بر آن بوده است. این اخذ و اقتباس اگر درست انجام گیرد خواه‌ناخواه تعامل فرهنگی همه جانبه‌ای به دنبال دارد. بطور مثال، عرب زبانی که فارسی آموخته باشد با دیدن مضامین دقیق، عمیق و زیبا در متون فارسی که در اصل از فرهنگ او اخذ شده است، ضمن

اینکه در فهم متون فارسی توفیق بیشتری حس میکنند، آن را از خود نیز دانسته و احساس دل‌بستگی بدان پیدا خواهد کرد، بخصوص اگر در متن جدید زیبایی و عمق بیشتری نسبت به اصل و منبع مضامین، مشهود باشد. خواننده فارسی زبان آثار سعدی نیز هنگامیکه در متون عربی، عبارات و مضامین آشنا می‌بیند ضمن فهم بهتر متن به ظرافت و دقت هنرمندانه پدیدآورندگان دو اثر فارسی و عربی پی‌می‌برد و گاه به ارزیابی آنها می‌پردازد و این‌همه نتیجه‌ای روشن و محسوس دارد: نزدیکی فرهنگ‌ها، اندیشه‌ها و جوامع انسانی به یکدیگر، تعمیق ارتباطات فرهنگی و پایدار ساختن ارتباطات به جهت رشد و تعالی فکری و فرهنگی و برقراری صلح و دوستی در میان ملل. جست و جو در مآخذ و یافتن سرچشمه اندیشه‌ها و نگرش‌های مردمان خصوصاً در متون ادبی، این ویژگی را نیز دارد که توجه خوانندگان علاقه‌مند را به سوابق، تفاوتها و شباهتهای بین اقوام و دلایل اقلیمی، اجتماعی، تاریخی حضور این اندیشه‌ها جلب می‌کند و قدرت تجزیه و تحلیل آنان را بالا می‌برد.

به نظر میرسد استاد سخن سعدی که بر زبان و ادب و فرهنگ عربی نیز تسلط فوق‌العاده‌ای داشته، نقش بسیار مهمی در انتقال مثلها و سخنان حکمت‌آمیز عربی به فرهنگ فارسی زبانان ایفا کرده است. آثار سعدی مشحون از ظرایف و دقایقی است که دیدن مشابه آنها در فرهنگ و ادب عربی خواننده را متوجه این اخذ و اقتباس می‌گرداند. گلستان که کتابی عمده‌تأستانی است و بسیاری از حکایات آن نیز به عرب منسوب است در میان آثار سعدی از این نظر ممتاز است. بسیاری از حکمتها و مثلهایی که در گلستان آمده با تتبعات شارحان و صاحب‌نظران مأخذیابی شده است؛ اما باز موارد فراوانی دیده میشود که کتب مذکور درباره آنها ساکت‌اند. برخورد با چندین مورد از مشابهتهای مضامین در کتب عربی و گلستان - که پیش از این جایی طرح نشده بود - نگارندگان را به پژوهش در این باب واداشت.

مقاله حاضر حاصل این پژوهش است. پس از پایان جست و جوها، مواردی که پیش از این در شرح و تعلیقات گلستان از دکتر یوسفی، دکتر خزائلی، دکتر خطیب رهبر و نیز در المتنبی و سعدی و مضامین مشترک در ادب فارسی طرح و بحث شده بود - هر چند که به منابع متعدد یا متفاوتی از آنچه در این کتابها ذکر شده، دست یافته بودیم - برای پرهیز از تکرار، کنار گذاشته شد جز چند مورد که امثال دیگری یافته شده یا شرح و بحث کامل تری در باب آنها طرح شده است.

توضیح چند نکته در این مقدمه ضروری به نظر می‌رسد: یکی اینکه در چند مورد عینِ مَثَلِ عربی وارد گلستان شده است و بعنوان تعیین مأخذ صرفاً به ثبت منبع بسنده شده است؛ دیگر اینکه در مواردی مَثَل در واقع حدیث بوده است، یعنی اول بار در سخنان پیامبر اکرم (ص) دیده شده است، یا از سخنان امام علی (ع) بوده است، این موارد نیز ثبت شده است؛ و سوم اینکه مواردی هست که مأخذ سخن سعدی را در ابیات عربی یافته‌ایم و چون این ابیات در کتب امثال و حکم آمده بود، ثبت آنها را در این مقاله روا دانستیم. و نکته آخر اینکه در میان امثال و حکم عربی، به امثال عامیانه‌ای برخوردیم که با مضامین گلستان شباهت قابل توجهی داشت. با آن که امثال عامیانه نیز ممکن است بسیار قدیم باشند، ولی چون منابع ما قدمت چندانی نداشت، تصمیم گرفتیم این موارد مشابه را در آخر مقاله یا در پی‌نوشت بیاوریم. در این پژوهش، گلستان سعدی به تصحیح زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی مرجع کار بوده است و شماره صفحاتها و عنوان بابها از این چاپ است. ترتیب موارد طرح شده در مقاله، موضوعی است.

در ترجمه عبارات و ابیات عربی سعی شد چنان عمل شود که بر حجم مقاله بی‌جهت افزوده نشود، لذا برخی عبارات که به نظر می‌رسید برای فارسی‌زبانان مفهوم است یا بسیار نزدیک به سخن منقول از سعدی است، ترجمه نشد. ترجمه عبارات نهج البلاغه از

استاد دکتر سید جعفر شهیدی است. به امید آنکه این کار که در واقع پژوهشی در حوزه مطالعات تطبیقی ادب فارسی و عربی بشمار می‌رود ما را به فهم بهتر کتاب ارجمند گلستان سعدی قدمی نزدیکتر گرداند.

(الف)

۱. زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب‌هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پيله‌ور؟

(سعدی، ۱۳۶۸، دیباچه/ ۵۳)

کلام الانسان بیان فضلہ و ترجمان عقله (التعالی النیسابوری، أحسن المحاسن، ۱۵۳)

يُعَبِّرُ عَنِ الْإِنْسَانِ اللِّسَانُ (اليوسی، زهر الأکم ۴/ ۴۸)

المرءُ محبوبٌ تحت لسانه «آدمی نهفته در زیر زبان خویش است»

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۴۸، ص ۳۸۸)

المرءُ بأصغريه «آدمی یعنی دل و زبان»

(الزبیدی، ۳/ ۳۵۳)

وما المرء الا الاصغران، لسانه ومعقوله والجسم خلق مصور

(دعبل خزاعی)

«الأصغران: القلب و اللسان؛ معقول در بیت یعنی قلب»^(۱)

قس: إحدَر لسانك لاتقول فتبتلي إن البلاء موكَّل بالمنطق

اعلم بانك ميئت ومحاسب فإذا نطقت بحرف غيب فأصدق

«مراقب زبان خود باش که سخنی نگوئی تا گرفتار شوی، همانا زبان بلا را

می‌آفریند، بدان که خواهی مرد و مؤاخذه خواهی شد. بنابراین اگر چیزی را که

نمی‌دانند به زبان آوردی، باید درستی‌اش را ثابت کنی.»

(يعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب، ۳۹۴/۵ به نقل از امثال ابی عكرمة)

۲. مزن بی تأمل به گفتار دم نکو گو وگر دیر گویی چه غم؟

(سعدی، ۱۳۶۸ دیباچه / ۵۶)

لا تَقْلُ بغير تفكير (التعالی النیسابوری، بردالاکیاد فی الاعداد / ۱۰۵)

قس: إذا تمّ العقلُ نَقَصَ الكلامَ «چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.»

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۷۱، ص ۳۷۱)

۳. تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۱۳، ص ۱۵۹)

هر که سخن نسنجد، از جواب سخن برنجد

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است باید که به گفتن دهن از هم نگشایی

(همان، باب ۸، ص ۱۸۶)

لا تَقْلُ ما یسوءُک جوابه «سخنی را بر زبان میاور که پاسخ ناراحتت می کند.»

(التعالی النیسابوری، أحسن المحاسن، ۱۵۴)

رُؤْمُ الكلامِ حَذْرُ الجوابِ «در احتراز از پاسخ نامطلوب سخنت را مهار کن.»

(رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم ۲۹۲)

۴. ... موافقت رای ملک اولی ترست تا اگر خلاف صواب آید بعلت متابعت او

از معایت ایمن باشم. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۳۱، ص ۸۱)

جانِبِ السلطانِ واحذرِ بطشه

لا تُعانِدَ مَنْ إذا قالَ فَعَلَ

(ابن الوردی)

«از پادشاه و خشمش بر حذر باش. با کسی که هرچه بگوید، انجام میدهد (تواناست)،

دشمنی مکن.» (یعقوب، موسوعة الأمثال اللبنانية، ۱۹۸۹، ۱۲۲۴/۳)

۵. یکی را از علما پرسیدند که کسی با ماهرویی در خلوت نشسته... هیچ باشد

که به قوت پرهیزگاری از وی سلامت بماند؟ گفت: اگر از مهرویان سلامت

ماند از بدگویان نماند. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۵، حکایت ۱۱، ص ۱۳۹)

من دخل مداخل السوء أُنْهَم «کسی که وارد مکان های بد شود متهم خواهد

شد.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵/۴۴۲ به نقل از مجمع الامثال للمیدانی ۲/۳۲۷).

دع المعاجیل لِطَمَلٍ أَرْجَلٍ (معاجیل جمع معجل: الطریق المختصر إلى المنازل والمیاه. الطمل: اللص. الارجل: الصلب الرجل یضرب فی الحث علی التباعد من مواضع التُّهم) «معرهای باریک را برای دزد چابک واگذارید.» (مثلی است برای تشویق به احتراز از قرارگرفتن در مواضع تهمت.) (همان، ۱۷/۴ به نقل از مجمع الامثال للمیدانی/ ۲۷۰/۱)

۶. به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای و لیک می توان از زبان مردم رست (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۲۲، ص ۹۶)

السنة النَّاسِ لِأَتْمَلِكُ «زبان مردم در اختیار کسی نیست.» (بهمنیار، ۱۳۶۹، ۲۵۳).

قس: دهان مردم را نمی توان بست.

۷. نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف آن کار کنی که عین صواب است. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۸، ص ۱۷۳)

ثلاثة لا منتظر... والنصيحة من العدو «سه چیز است که مطلوب نیست... نصیحت پذیرفتن از دشمن...» (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱، بردالاکباد فی الاعداد، ۱۲۰).

۸. هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۱، ص ۵۸)

من ضاق صدره اتسع لسانه «آن که دلش تنگ شود (بی تاب شود)، زبانش گشاده گردد.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵/ ۴۵۱ به نقل از العقد الفرید ۳/ ۸۱)

۹. قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه بکُفر یا بشکایت برآید از دهنی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۲)

قس: دَعِ الْإِيَّامَ تَفْعَلْ مَا تَشَاءُ وَطِيبْ نَفْسًا إِذَا الْحَكَمَ الْقَضَاءُ

«بگذار روزگار هر چه خواست بکند، هنگامی که می بینی سرنوشت حاکم است، دغدغه خاطر نداشته باش.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۶/ ۳۴ به نقل از دیوان شافعی، ۳۹).

يَفِرُّ مِنَ الْمَنِيَّةِ كُلِّ حَيٍّ وَلَا يُنْجِي مِنَ الْقَدَرِ الْحَذَارُ

«هر زنده‌ای از مرگ می‌گریزد در حالی که هیچ هشدار (کسی را) از سرنوشت نمی‌رهاند.» (همان، ۱۰۰/۶ به نقل از المستطرف، ۶۲).

۱۰. جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان عالمی زده، و بی‌حرمتی همی کرد. گفت: اگر این دانا بودی کار او با نادان بدین جایگه نرسیدی. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۴، حکایت ۵، ص ۱۲۹).

حکیمی که با جهّال در افتد باید که توقّع عزّت ندارد. (همان، باب ۸، ص ۱۷۹).

کاروانی در زمین یونان بزدند و نعمت بی‌قیاس ببرند. بازرگانان گریه و زاری کردند و خدای و پیغمبر شفیع آوردند سودی نداشت. ... لقمان حکیم در آن میان بود. یکی از کاروانیان گفتش: کلمه‌ای چند از موعظه و حکمت با اینان بگوی... که دریغ است چندین مال که ضایع شود. گفت: دریغ کلمه حکمت باشد با ایشان گفتن. (همان، باب ۲، حکایت ۱۸، ص ۹۳)

بطلمیوس قال: لا ینبغی للحکیم یخاطب الجاهل (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز: ۱۰).

قال السقراط: لا ینبغی للأدیب أن یخاطب الجاهل (الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل، ۱۷۵).

عیسی (ع) قال: لا تنطقوا بالحکمة عند الجهّال فتظلموها «نزد نادانان ستیزه‌جو زبان به حکمت مگشایید که اگر چنین کنید به آن ستم کرده‌اید.» (همان، ۱۵)^(۲)

۱۱. دانا چو طبله عطّارست، خاموش و هنرنمای و نادان چو طبل‌غازی بلند آواز و میان تهی (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۰)

إذا تمّ العقلُ نقصَ الكلامُ «چون خرد کمال‌گیرد، گفتار نقصان پذیرد.» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۷۱، ص ۳۷۱)^(۳)

۱۲. مشورت با زنان تباه است (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۷۹)

أوهنُّ من رأی النساء «سست‌تر از رأی زنان» (یعقوب، ۱۹۹۵ م، موسوعة الأمثال العرب، ۲۸۲/۳ به نقل از شمارالقلوب، ۳۰۶)

ما أمرُ العذراءِ فی نَوی القوم؛ یضربُ فی ترکِ مشاورَةِ النساءِ فی الأمور. «در عزم قوم نظر دختران جایی ندارد؛ ضرب‌المثلی است برای پرهیز از رایزنی با زنان در امور.» (همان، ۲۶۸/۵ به نقل از مجمع‌الامثال للمیدانی ۲۷۳/۲).

۱۳. نه هر سخن که بر آید، بگوید اهل شناخت به سرّ شاه سر خویشتن نشاید باخت
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۴، حکایت ۸، ص ۱۳۰)

الملوک یعفون الأ عن إفشاء السرّ «پادشاهان جز افشای رازهایشان، از گناهان دیگر
در می گذرند.» (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز، ۱۱۷)

الملوک تحتمل كل شیء الا ثلاثة أشياء، إفشاء السرّ، والقذح فی الملک والتعرض للحرم
(ابن قتیبه، ۱۹۴۷، الاشریة، ۳۹)

۱۴. عطای او به لقای او بخشیدم (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۱۲، ص ۱۱۳)

قس: دَعَّ خَيْرَهَا لِشَرِّهَا «برای (پرهیز از) شرّش، از خیرش بگذر.» (یعقوب، ۱۹۹۵م،
موسوعة أمثال العرب، ۱۴/۴ به نقل از العقد الفريد، ۱۳/۳)

۱۵. مبر حاجت به نزدیک ترش روی که از خوی بدش فرسوده گردی

اگر گویی غم دل، با کسی گوی که از رویش بنقد آسوده گردی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۱۲، ص ۱۱۳)

أطلب الخیر من حسان الوجوه «احسان و خیر را از کسانی بخواه که خوشرویند.»

(السیوطی، ۱۳۵۲ ق، الجامع الصغیر ۴۳/۱، یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية، ۱۱۹/۱)

قس: وجهه الکریم خصیب «بزرگوار و بخشنده گشاده روست.»

وما الخصب للأضياف أن یكثر القری ولكنما وجهه الکریم خصیب

(اسحاق بن حسان بن قوهی المعروف بالخریمی)

«گرامی داشتن میهمانان، رنگین کردن سفره نیست، بزرگوار و بخشنده
گشاده روست.» (میزبان باید گشاده رو باشد.)

(رازی، ۱۳۶۸، الأمثال و الحكم، ۱۴۱ به نقل از البیان والتبیین، ۱۱/۱)

۱۶. در عقد بیع سرایی متردد بودم. جهودی گفت: بخر که... هیچ عیبی ندارد.
گفتم: بجز آن که تو همسایه منی.

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۴، حکایت ۹، ص ۱۳۰)

بعث جاری و لم أبع داری: یضرب مثلاً للرجل یترک داره لسوء معاملة جاره «همسایه ام را
فروختم نه خانه ام را؛ مثلی است برای موردی که کسی به دلیل بدرفتاری همسایه اش،
خانه اش را ترک می کند یا میفروشد.»

یلوموننی أن بعثتُ بالرُّخصِ منزلی
ولم یعلموا جاراً هناک ینعُصُ
فقلتُ لهم: کُفُوا المِلامَ فانَّما
بجیرانها تغلو الدیارُ وترخُصُ
(راجی الاسمر)

«سرزنشم می‌کنند که خانه‌ام را ارزان فروخته‌ام در حالی که همسایه‌ام را نمی‌شناسند که عیشم را منع کرده است؛ به سرزنش‌کنندگانم گفتم: بس کنید! به همسایه‌هاست که خانه‌ها گران یا ارزان می‌شود.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب، ۳/۳۲۷ به نقل از کنوزالحکمة: ۱۵۷)

قس: الجار قبل الدار (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب، ۳/۴۸۲ به نقل از جمهرة الأمثال ۱/۲۱۹، الیوسی، ۱۴۰۱ ق، زهرالاکم ۲/۵۸، ابن عبدربه، ۱۹۸۹م، ۳/۱۱۵، الامثال للمجهول، ۴۱، المستقصى ۱/۳۰۸) (۴)

۱۷. کُذِّمَ را گفتند: چرا به زمستان بیرون نمی‌آیی؟ گفت: به تابستان چه حرمت دارم که به زمستان نیز بیرون آیم؟ (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۹، ص ۱۵۸)

قیل للعقرب: لِمَ لَا تَتَشَمَّسِينَ فِي الشَّتَاءِ؟ قالت: مِنْ حُسْنِ أَتْرَى عِنْدَهُمْ فِي الصَّيْفِ أَبْرَزُ إِلَيْهِمْ فِي الشَّتَاءِ؟ «به عقرب گفتند چرا در زمستان آفتابی نمی‌شوی؟ گفت: برای خاطرۀ خوبی که در تابستان از من دارند، زمستان نزدشان بروم؟» (الثعالی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل ۳۷۹)

۱۸. وقتی به لطف‌گوی و مدارا و مردمی باشد که در کمند قبول‌آوری دلی
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۷۰)

قلوبُ الرِّجالِ وحشیةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ «دل‌های مردمان رمنده است هر که آن را به خود خو داد، روی بدو نهاد.» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۵۰، ص ۳۶۹)

۱۹. بنده حلقه بگوش‌ار ننوازی برود لطف‌کن لطف‌که بیگانه شود حلقه بگوش
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۶، ص ۶۴)

الناس عبید الإحسان (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵/۵۰۶ به نقل از جمهرة الأمثال، ۲/۳۰۳، المیدانی، ۱۹۸۷، مجمع الأمثال ۲/۳۵۸)

ومن وجد الاحسان قیداً تَقَيَّدَا (رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم، ۳۰۰ به نقل از شرح دیوان متنبی ۱۹۴)

أَحْسِنِ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدُ قُلُوبَهُمْ فطالما استعبدَ الانسانَ احساناً

(ابوالفتح بستی)

«به مردمان احسان نما تا دل‌هاشان را زیر فرمان خودآوری، چه بسیار انسان‌هایی که بنده احسان شدند.» (به نقل از موسوعة الأمثال اللبنانية ۱۵۰۱/۳)

جَلِبَتَ (جَلِبَتَ؟) القلوبُ عَلَى حَبٍّ مِّنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغِضَ مِنْ أَسَاءَ بِهَا «دل مردمان به دوستی کسانی می‌گراید که بدیشان احسان کرده و دشمن آنانی می‌گردد که بدیشان بدی کرده‌اند. (جَلِبَتَ: دلها بر دوستی کسانی که به ایشان احسان کرده و دشمنی کسانی که بدیشان بدی کرده، سرشته شده است.)» (التعالی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۷) (۵)

۲۰. هر که بر زبردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار آید. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۸)

اِذَا ظَلَمْتَ مَنْ دُونَكَ فَلَا تَأْمَنْ عِقَابَ (عَذَابِ) مَنْ فَوْقَكَ «اگر به زبردست ستم کردی از ستم ما فوقت در امان نباش.» (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱م، التمثیل ۱۴، به نقل از مجمع الامثال للمیدانی ۶۰/۱)

إِرْحَمِ تُرْحَمِ

(یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة أمثال العرب ۲۹۱/۲ به نقل از العقدا الفرید ۱۸۹/۲)

۲۱. رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو کردن از ظالمان جورست بر درویشان. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۸، ص ۱۷۱)

عَلَى الْمُلُوكِ بَعْدَ ذَلِكَ أَلَّا يَتْرُكُوا مُحْسِنًا وَلَا مُسِيئًا مَادُونَ جَزَاءٍ فَإِنَّهُمْ إِذَا تَرَكَوا ذَلِكَ تَهَاوَنَ الْمُحْسِنُ وَاجْتَرَأَ الْمُسِيءُ وَفَسَدَ الْأَمْرُ وَبَطَلَ الْعَمَلُ «بر پادشاهان است که نیکوکار و بدکار را بدون پاداش و جزا رها نکنند اگر چنین کردند این رفتارشان نیکوکاران را در کار نیک سست میکند و بدکاران را در بدی کردن جری، و کارها به تباهی کشیده میشود.» (ابن عبدربه، ۱۹۸۸، العقدا الفرید، ۴۵/۱)

قس: تأمیر الأراذل، تدمیر الأفاضل «امیر گردانیدن اوپاش، نابود کردن دانشمندان است.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة أمثال العرب ۳/۳۶۶ به نقل از زهرالاکم، ۸۳/۱)

۲۲. مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد. درویش را مجال انتقام نبود. سنگ را با خود همی داشت تا وقتی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد و او را در چاه کرد. درویش درآمد و سنگش در سر انداخت. ... گفت: از جاهت می‌اندیشیدم. اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت شمردم. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۲۱، ص ۷۵)

قس: اذا لم تستطع شيئاً فدعه وجاوزه الى ما تستطيع
(عمرو بن معدی کرب)

«هنگامی که از عهده کاری بر نمی آیی، آن را واگذار و به کاری پرداز که در توان توست.» (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز، ۴۱ به نقل از التمثیل ۶۵)

۲۳. با طایفه ای بزرگان به کشتی در نشسته بودم. زورقی در پی ما غرق شد. دو برادر به گردابی درافتادند یکی از بزرگان ملاح را گفت: بگیر این هر دو را تا صد دینارت بخشم. ملاح در آب افتاد تا یکی برهانید دیگری مرده بود... گفت: ... دیگر آن که میل خاطر من به رهانیدن این یکی بیشتر بود که وقتی در راه مانده بودم و مرا بر شتری نشانند و از دست آن یکی تازیانه خورده بودم در طفولیت. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱ حکایت ۳۵، ص ۸۳-۸۲)

من یزرع خيراً یحصد رغبةً و من یزرع شراً یحصد ندامة «آن که تخم نیکی بکارد مطلوبش را درو خواهد کرد و آن که بذر بدی کشت، پشیمانی درو خواهد کرد.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵ / ۴۸۳)

۲۴. رزق اگر چه مقسوم است، به اسباب حصول آن تعلق شرط است

رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جستن از درها

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۲۲)

الرِّزْقُ مَقْسُومٌ (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۴ / ۱۱۱ به نقل از الأمثال النبویة)

أَجْمَلُ فِي الطَّلَبِ، فَسَيَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ «در طلب روزی شکیبیا باش تا روزی مقدر تو برسد.» (الثعالبی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل، ۴۳۳) (۶)

قس: أَلَيْ دَلُوكَ فِي الدَّلَاءِ «دلوت را همراه دیگر دلوها (به چاه آب) بینداز.»

ولیس الرزق عن طلبٍ حثيثٍ ولكن ألقى دلوک في الدلاء
تَجِيءُ بِمِلِّئِهَا طَوْرًا وَطَوْرًا تَجِيءُ بِجَمَاءٍ وَقَلِيلِ مَاءٍ
(ابوالاسود الدؤلی)

«روزی به واسطه اصرار در طلب آن حاصل نمیشود ولی تو همراه دیگران دلوت را در میان دیگر دلوها (به چاه) بینداز (در طلب روزی باش)؛ گاه دلو از چاه پر آب خواهد آمد و گاه با آبی اندک.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۱/۳ به نقل از التبیان ۱۶۰، ۲۰۴، ۴۲۵، جمهرة الأمثال ۱/۱-۷۳، فصل المقال ۲۹۳، کتاب الأمثال ۱۹۹، المستقصى ۳۳۸/۱، مجمع الأمثال للمیدانی ۹۰/۲، الأمثال لمجهول ۲۱)

۲۵. تا رنج نبری گنج بر نداری (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۵)

تُرِيدِينَ لُقْيَانَ الْمَعَالِي رَخِيصَةً وَلَا بَدْدَ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ
(متنی)

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۶/۱۷۵ به نقل از دیوان متنبی ۴/۴، الرازی ۱۳۶۸، الأمثال و الحكم، ۴۹، الأمثال السائرة من شعر المتنبی ۷۴، الثعالبی النیسابوری، ثمار القلوب ۵۰۷)

۲۶. هر جا که گل است خار است و با خمر خمار است و بر سر گنج مار است و آن جا که در شاهوار است نهنگ مردم خوار است. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۷)

ذَرِينِي أَنْلَ مَا لَا يُنَالُ مِنَ الْعُلَى فَصَعْبُ الْعُلَى فِي الصَّعْبِ وَالسَّهْلُ فِي السَّهْلِ
تُرِيدِينَ تَحْصِيلَ الْمَعَالِي رَخِيصَةً وَلَا بَدْدَ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ

«بگذار تا به بزرگی دست نیافتنی نایل آیم، (دست یافتن به) بلندیهای دشوار، دشوار است و آسانی در زمین هموار و پست است؛ نیل به درجات عالی را ارزان میجویی ولی (در به دست آوردن) عسل چاره‌ای از نیش زنبور نیست.» إِبْرُ النَّحْلِ (تُضْرَبُ فِي الْوَصُولِ إِلَى الْمَحْبُوبِ بِمُقَاسَاةِ الْمَكْرُوهِ) (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۲/۳۰؛ همان، ۱۷۵/۶)

۲۷. به نانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا که هست برسد. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۸، ص ۱۸۳)
 وليس لمقدورٍ من الأمر مدفعٌ ولا فى الذى لم يقضه الله مطمع
 «تقدیر دفع کردنی نیست و به آن چه در قضای الاهی نیامده طمع نمیتوان بست.»
 (رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم ۴۶)

۲۸. به رنج و سعی کسی نعمتی بدست آرد دگر کس آید و بی رنج و سعی بردارد
 (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۴)

قد يجمعُ المالَ غيرَ آكله ويأكلُ المالَ غيرَ من جمعه
 (الأضبط بن قريع)

«گاه آن که ثروت میاندوزد از آن بهره‌ای نمیبرد و دیگران از آن برخوردار
 میگردند.» (التعالی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۳۹)

۲۹. جُد ولا تَمُنُّ لِأَنَّ الْفَائِدَةَ الْيَكْ عَائِدَةٌ، یعنی ببخش و منت منه که نفع آن به تو
 بازگردد.

درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ و بالای او
 گر امیدواری کز او بر خوری به منت منه اره بر پای او
 (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۶۹)

فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ «مَنْت نهادن ارج نیکی را ببرد.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳،
 ص ۳۴۰)

المُنَّة تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ «مَنْت گذاشتن، احسان و بخشش را نابود میکند.»
 (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعه الأمثال، ۴۹۱/۵ به نقل از کتاب الأمثال ۶۶، الأمثال لمجهول ۳۸، المستقصى ۳۵۰/۱،
 الميدانی، ۱۹۸۷، م، مجمع الأمثال ۲۸۷/۲)

خيرُ المعروفِ ما لم يتبعه منُّ «بهترین احسان آن است که منت در پی نداشته
 باشد.» (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱، م، التمثیل ۴۲۳)

۳۰. الكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى! (سعدی، ۱۳۶۸، دیباچه ۵۴)
 أَنْجَزَ حُرٌّ مَا وَعَدَ «آزاده به وعده اش عمل می کند.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعه الأمثال
 اللبنانیه ۱۴۳/۳-۱۴۴)

وَعَدُّ الْكَرِيمِ الزَّمُّ مِنْ ذَيْنِ الْعَرِيمِ (اسماعیل بن عبّاد) «وعدۀ بزرگوار الزام آورتر از بدهی بدهکار است؛ ممکن است که بدهکار بدهیش را نپردازد ولی نمیشود بزرگوار به وعده اش عمل نکند.» (الثعالبی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۲۸)

۳۱. آز بگذار و پادشاهی کن گردن بی طمع دراز بود
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۹، ص ۱۲۶)

قس: الحُرُّ عَبْدٌ إِذَا طَمِعَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ إِذَا قَنِعَ «آزاد اگر طمع بورزد بنده است و برده اگر قانع باشد، آزاد است.»
(یعقوب، ۱۹۸۹م، موسوعۀ الأمثال اللبانیة ۶۲۹/۲، موسوعۀ أمثال العرب، ۵۴۹/۳ به نقل از مجمع الأمثال للمیدانی ۲۳۰/۱)

أَذَلَّ الْحِرْصُ أَعْنَاقَ الرَّجَالِ «حرص و طمع، بزرگان را به ذلت کشانده است.»
(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعۀ أمثال العرب ۲۷۵/۳ به نقل از زهرالاکم ۱۴۰/۲)

۳۲. مطلب گر توانگری خواهی جز قناعت که دولتی است هنی
ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست
(سعدی، باب ۲، حکایت ۲۷، ص ۹۸؛ باب ۳، حکایت ۱، ص ۱۰۹)

کَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكَاً «قناعت دولتمندی را بس.»

(نهج البلاغة، کلمات قصار ۲۲۹، ص ۳۹۹)؛ خیر الغنی القناعة (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعۀ أمثال العرب ۶۴۸/۳ به نقل از العقد الفرید ۱۰۸/۳)؛ خیر الغنی القنوع (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعۀ أمثال العرب ۶۴۸/۳ به نقل از زهرالاکم ۲۰۶/۲، ابن عبدربه ۱۹۸۸، العقد الفرید ۱۰۸/۳، فصل المقال ۲۹۰، اللسان ۲۹۸/۸ ذیل قنوع، المیدانی، ۱۹۸۷م، مجمع الامثال ۲۴۴/۱)

انَّ الْقُنُوعَ الْغِنَى لَا كَثْرَةَ الْمَالِ (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعۀ الأمثال العرب ۹۴/۳ به نقل از جمهرة الأمثال ۱۷۹/۱)

۳۳. خوان بزرگان اگر چه لذیذ، خرده انبان خویش از آن بلدت تر. (سعدی،
۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۴)

لَا تَأْكُلْ خُبْزَكَ عَلَى مَائِدَةٍ غَيْرِكَ (همان ۳۱ / ۵ به نقل از مجمع الأمثال للمیدانی ۲ / ۲۵۹)

۳۴. کریمان را به دست اندر، درم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۳)

أَكْثَرُ الْوَاجِدِينَ مَنْ لَا يَجُودُ وَأَكْثَرُ الْأَجَاوِدِ مَنْ لَا يَجِدُ «بیشتر دارایان بخیلند و بیشتر سخاوتمندان درویش.» (التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل، ۴۰۹)

قس: كَفَى حَزْنًا أَنْ الْجَوَادَ مُقْتَرًا عَلَيْهِ وَلَا مَعْرُوفًا عِنْدَ بَخِيلٍ

(ابونواس)

«همین‌اندوه بس که کریم و بخشنده تهی دست است و از بخیل هیچ سخاوت و بخششی برنیاید.»

(التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱، التمثیل ۸۰ به نقل از شرح دیوان منبئی ۴۱/۲، الاعجاز والایجاز ۱۶۴)

۳۵. چون ابر آزارند و نمی بارند. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۴)

أَرَى خَالًا وَلَا أَرَى مَطْرًا (الخال: السَّحَابُ يَرْجِي مِنْهُ الْمَطَرُ (يَضْرِبُ لِلْغَنَى لَا يُصَابُ مِنْهُ خَيْرٌ) «ابر تیره‌ای میبینم که بی باران است- در موردی گفته میشود که از ثروت‌مندی خیری به کسی نمیرسد.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۲ / ۲۸۵، به نقل از مجمع الأمثال للميداني ۳۰۴/۱)

۳۶. ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دو سگ بر مرداری بهم به سر نبرند. (باب ۸، ص ۱۷۵)

حَرَصُ الْكَلْبِ، تَقُولُ الْعَرَبُ: فَلَانٌ أَحْرَصُ مِنْ كَلْبٍ عَلَيَّ جَيْفَةً. «حرص سگ. عرب می گوید: فلانی حریص تر است از سگ به مردار.» (التعالی النیسابوری، ثمارالقلوب ۱۳۹۷، به نقل از التمثیل ۳۵۵)

۳۷. بلایی زین جهان آشوب تر نیست که رنج خاطرست، ار هست وور نیست

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۲۷، ص ۹۸)

مَنْ نَالَ الدُّنْيَا مَاتَ بِهَا وَمَنْ لَمْ يَنْلُهَا مَاتَ حَسْرَةً عَلَيْهَا «آن که به دنیا رسید به واسطه (دست یافتن به) آن مُرد و آن که بدان دست نیافت در حسرتش مُرد.»
أَفٌّ مِنْ أَشْغَالِهَا إِذَا أَقْبَلَتْ وَمِنْ حَسْرَاتِهَا إِذَا أَدْبَرَتْ «اف بر سرگرمیهای دنیا هنگامیکه به کام توست و اف بر حسرت‌هایی که از روی برگرداندنش میخوری.»

(التعالی النیسابوری، ۱۹۶۱ م، التمثیل ۲۴۹)

۳۸. یکی از ملوک مدت عمرش سپری شد و قایم مقامی نداشت. وصیت کرد که با مدادان نخستین کسی که در این شهر آید تاج شاهی بر سر وی

نهد و تفویض مملکت بدو کنید. اتفاقاً اول کسی که درآمد گدایی بود... ارکان دولت و اعیان حضرت وصیت ملک بجای آوردند... تا یکی از دوستانش که در حالت درویشی قرینش بود از سفر باز آمد و در چنان مرتبه دیدش. گفت منت خدای را عز و جل، که گلت از خار برآمد... گفت ای یار عزیز تعزیتم گوی، چه جای تهنیت است؟ آن دم که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی. (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۲، حکایت ۲۷، ص ۹۸)

قمیصٌ بلا کُمُ أحسنُ مِنَ الهَمِّ «پیراهنِ بدون آستین بهتر است از غمِ (آن)». (۷)
۳۹. ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی بحیف و توانگران را دادی بطرح.... میگفت: ندانم این آتش از کجا در انبار هیزم افتاد. گفت: از دود دل درویشان.

به هم بر مکن تا توانی دلی که آهی جهانی بهم بر کند

(همان، باب ۱، حکایت ۲۶، ص ۷۸)

دَعَتْ عَلَیْكَ أَكْفٌ طَالَمَا ظَلَمْتَ وَلَنْ تَرَدَّ يَدٌ مَظْلُومَةٌ أَبَدًا

«دستهای مظلومان مادام که ستم می بینند به نفرین تو بلند است، هیچگاه دعای ستم دیده رد نمیشود.» (الثعالبی النیسابوری، ثمارالقلوب ۶۷۴)

۴۰. هرگز دیدی دست دغایی بر کتف بسته یا بینوایی به زندان نشسته یا پرده معصومی دریده یا کفی از معصم بریده الا بعلت درویشی؟ (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۵)

الْحَلَّةُ تُدْعُو إِلَى السَّلَّةِ (الْحَلَّةُ: الْفَقْرُ وَالْحَاجَةُ؛ السَّلَّةُ: السَّرْقَةُ وَقَالَ الْمِيدَانِيُّ: يَجُوزُ أَنْ يَرَادَ بِالسَّلَّةِ سَلُّ السَّيْفِ) «فقر به دزدی دعوت میکند.»

(يعقوب، ۱۹۸۹ موسوعة الأمثال اللبناية ۶۳۶/۳ به نقل از زهرالاکم ۱۹۸/۲، اللسان ۳۴۲/۱۱ ذیل سل، ۲۱۵/۱۱ ذیل خلل، المستقصى ۳۱۵/۱، الميداني، ۱۹۸۷، ۲۴۱/۱)

۴۱. همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال (سعدی، ۱۳۶۸ باب ۸، ص ۱۷۵)

كُلِّ امْرِئٍ فِي نَفْسِهِ عَاقِلٌ يَا لَيْتَ شِعْرِي فَمَنْ الْجَاهِلُ؟

«همه خود را عاقل می‌پندارند کاش میدانستم که بی‌عقل کیست.» (رازی، ۱۳۶۸، امثال و حکم ۱۳۸)

۴۲. کوتاه خردمند به از نادان بلند، نه هرچه بقامت مهتر بقیمت بهتر. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۳، ص ۵۹)

قس: لا تُكَالُ الرِّجَالُ بِالْفُؤْزَانِ (قفزان جمع قفیز) «مردان با پیمانانه سنجیده نمی‌شوند.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵ / ۶۵ به نقل از مجمع الأمثال للمیدانی ۲/۲۵۹)^(۸)

۴۳. گاه باشد که کودکی نادان بغلط بر هدف زند تیری

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۶)

كَالصَّيْدِ يُحْرَمُهُ الرَّامِي الْمُجِيدُ وَقَدْ يَرْمِي فَيَحْرُزُهُ مَنْ لَيْسَ بِالرَّامِي

«گاه آنکه تیراندازی نمیداند موفق به شکار صیدی میشود که تیرانداز ماهر از شکار آن

باز میماند.» (رازی، ۱۳۶۸، ۱۱۱)

۴۴. نه هرکه موی شکافد به تیر جوشن خای به روز حمله جنگاوران بدارد پای

به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شرز درآرد به زیر خم کمند

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۱۷، ص ۱۶۱)

أرسله طباً ولا ترسله طاطاً (طب: الفحل الطب، الماهر الحاذق بالضراب، يوصف به الرجل الخبير العالم الحاذق؛ الطاط: الفحل... يوصف به الرجل الشجاع؛ يضرب في تفضيل المهارة والحدق على التهور والشجاعة) «به جای دلاوری بی‌باک، برایش طبیعی حاذق بفرست، ضرب‌المثلی است در برتری مهارت و دانش بر قدرت و زور

بازو در امور.» (یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۲/۲۹۷ به نقل از لسان العرب ۱/۵۵۴ ذیل طب)

رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن (باب ۶، حکایت ۴، ص ۱۵۱)

قس: قلیل دائم خیر من کثیر منقطع (النعالی النیسابوری، الایجاز والاعجاز ۲۹)

۴۵. فواید سفر بسیارست از نزهت خاطر و جرّ منافع و دیدن عجایب و شنیدن غرایب

و تفرّج بلدان و مجاورت خلّان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت

یاران و تجربت روزگاران. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

- من فضل السفر أن صاحبه يرى من عجائب الأمصار و بدائع الأقطار و محاسن الآثار ما يزيد
علماً بقدرة الله و حكمته و يدعو إلى شكر نعمته (الثعالبي النيسابوري، ۱۹۶۱، التمثيل، ۳۹۹)
- المسافر يسمع العجائب و يكسب التجارب و يجلب المكاسب (همان، ۳۹۹)
- قس: في التوراة: يا بن آدم! أحدث سفراً أحدث لك رزقاً.
البركات في الحركات «از تو حرکت، از خدا برکت» (همان، ۳۹۹)
۴۶. هندویی نطف اندازی همی آموخت. حکیمی گفت: تو را که خانه نین است،
بازی نه این است. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۱۳، ص ۱۵۹)
- من كان بيته من الزجاج لا يرمى الحجارة «کسی که خانه اش از شیشه است سنگ
اندازی نمی کند.» (وطواط، ۱۳۷۶، ۱۰۷)
- ورام رمى الناس بالحجر مع كون بيته من الزجاج (القاضي التستري، ۱۳۶۷، الصوارم المهرقة ۲)
۴۷. از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم و گر با چنو صد برآیی به جنگ
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۸، ص ۶۵)
- أتقوا ضربَةَ الجبانِ إذا خاف. لانه لا يبقى ولا يذر «از ضربت بزدل، هنگامی که
ترسیده باشد بر حذر باش که (از بیم زیاد، در دفاع از خود یا حمله) از چیزی
فروگذار نمی کند.»
- عصا الجبان أطول «چوبدست بزدلان بلندتر است (و لابد خطرناک تر).»
(الثعالبي النيسابوري، ثمار القلوب ۶۸۱)
۴۸. حلم شتر چنان که معلوم است اگر طفلی مهارش گیرد و صد فرسنگ برد
گردن از متابعتش نیچد (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۵)
- المؤمنون هيتون لیتون كالجمل الأنف إن قيدا إنقاد وإذا أنيخ على صخرة استناخ
«مؤمنان متواضع و نرمخویند مانند شتر رام که اگر به سمتی هدایتش کنند مطیع است و اگر
روی صخره ای بخوابانندش می خوابد.» (سیوطی، ۱۳۵۲، الجامع الصغير ۵۷۲/۲)
۴۹. اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد. (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۸، ص ۱۸۱)
- الودعة إلى الودعة قِلادة (أى: القليل إلى القليل كثير) «صدف به صدف میشود
گردنبند.»

(یعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵ / ۶۵۰ به نقل از المستقصى (۳۵۵/۱) ^(۹))

۵۰. همچنان از نهیب برد عجز شير ناخورده طفل دايه هنوز
(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۳۲، ص ۱۰۱)

برد العجوز؛ فيه أقاويل مختلفة، فمنها أن عجوزاً دهرية كاهنة من العرب كانت تخبر قومها
ببردٍ يقع في أواخر الشتاء... فلم يلبثوا إلا مُدَيِّدة حتى وقع بردٌ شديد أهلك الزرع والضرع
فقالوا: هذا برد العجوز، يعنون العجوز التي كانت تُنذر به... قال ابن الرومي:

كنتُ عند الأمير أيدها لله لامرٍ وذاك في تموز
فتغنني فهزني البرد حتى خلت أُنِّي في وسطِ بردِ العجوز

ضبط بيت در ديوان ابن الرومي متفاوت است:

كنتُ عند الأمير عيسى بنِها رونَ وفهمٌ وذاك في تموز
فتغننتُ فهزني القُرُّ حتى خلت أُنِّي في وسطِ بردِ العجوز

(ديوان ابن الرومي، ۴۵۶۳)

«سرماي پيرزن؛ درباره آن قولهاي مختلفي است. يكي آنكه: كاهنه فرتوتي
از عرب قوم خود را از سرماي شديدي در اواخر زمستان خبر داد، چيزي
نگذشت كه سرمايي شديد واقع شد و كشت و دام را نابود كرد. مردم گفتند: اين
سرماي پيرزن است. يعني سرمايي كه پيرزن از آن خبر داده بود.

در گرمای شدید تموز برای کاری نزد امیر بودم؛ آوازی (بارد) خواند که سرما
(ی آن) مرا لرزاند چنان که گمان کردم در میانه سرماي پيرزن هستم.
(الثعالبي النيسابوري، ثمار القلوب ۳۱۳، ۳۱۵)

(ب)

۵۱. اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم. (سعدی، ۱۳۶۸، دیباچه ۵۶)
العجلة فيها ندامة والتأني فيها سلامة (يعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۲/۹۷۶) و در
مثل زیر نیز این مفهوم تا حدی دیده می شود:

من تأني أدرك ما تمنى «آن که آهستگی پیش گرفت به آنچه خواست نایل گردید.»

(يعقوب، ۱۹۹۵، موسوعة أمثال العرب ۵ / ۴۳۲ به نقل از مجمع الأمثال للميداني)

۵۲. هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۲، حکایت ۴، ص ۸۷)

من نم لک، نم علیک «کسی که نزد تو سخن چینی کند از تو نیز نزد دیگران سخن چینی خواهد کرد.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۳/ ۱۴۷۶)

من نقل لک، نقل عنک «هر که از دیگران برای تو بگوید، از تو نیز برای دیگران خواهد گفت.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۳/ ۱۴۷۵)

هر چه در دل فرو آید در دیده نکو نماید (سعدی، باب ۵، حکایت ۱، ص ۱۳۳)

حَبِيبُكَ أَلِيٌّ بِتَحَبُّبِكَ وَأَلُو كَانِ عَبْدٌ أَسْوَدٌ. إِنَّ الْعَاشِقَ لَا يَهْتَمُّ بِشَكْلِ عَشِيقِهِ وَلَا بِوَضْعِهِ فَ «سَعِينُ الْحُبِّ عَمِيَاءُ». «محبوب تو آن است که دوستش می داری اگر چه برده ای سیاه باشد. عاشق توجهی به ظاهر و وضعیت معشوق ندارد، چشم عشق نابیناست.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۲/ ۶۲۱)

۵۳. ضرب الحبيب زيب (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۵، حکایت ۱۹، ص ۱۴۵)

ضرب الحبيب زيب و حجارته زمان «ضربت دوست شیرین است همچون مویز، و سنگ او همچون اناری است (که برای تو پرتاب کنند).» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۲/ ۹۱۴)

۵۴. تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی، ۱۳۶۸، باب ۱، حکایت ۱۰، ص ۶۶)

أَلِيٌّ مَا يَبْعَثُ هَمَّ النَّاسِ مَا يَكُونُ مِنَ النَّاسِ (الذِي مَا يَعْتَلُ هَمَّ النَّاسِ مَا يَكُونُ مِنَ النَّاسِ؛ أَى: مَنْ لَا يَشَارِكُ النَّاسَ فِي هَمِّهِمْ وَمَشَاكِلِهِمْ لَا يَكُنْ إِنْسَانًا حَقِيقِيًّا) «کسی که بی اعتنا به هم و غم مردم باشد انسان نیست.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/ ۳۰۷)

۵۵. فواید سفر... مسلم پنج طایفه راست: ... دوم عالمی که به منطق شیرین و مایه بلاغت و قوت فصاحت هر جا که رود به خدمتش اقدام نمایند و اکرام کنند (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۳، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

الغريب لازم يكون اديب «غریب باید که اديب باشد.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۲/ ۱۰۳۵)

۵۶. جور استاد به ز مهر پدر (سعدی، ۱۳۶۸، باب ۷، حکایت ۴، ص ۱۵۶)

بَكَ ابْنَكَ أَحْسَنُ مَا تَبَكَّى عَلَيْهِ (يُضْرَبُ لِلدَّعْوَةِ إِلَى الْقِسْوَةِ فِي تَرْبِيَةِ الْأَطْفَالِ)
«فرزندت را بگریانی (تنبيه کنی) بهتر است از این که (مرتکب کاری شود و) تو بر او بگریی.» (یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/۴۶۸)

الضرب للولد مثل الزبل للبهتان (ان القسوة في تعليم الاولاد و تربيتهم مفيدة فائدة
روث الحيوانات للمزروعات) «زدن و تنبيه فرزند مفيد است همچنانکه کود دادن به
بوستان.» (همان، ۹۱۵/۲)

بی نوشتها

۱. یادآوری دوست ناشناخته‌ای: لسانُ الفتى نصفٌ و نصفٌ فؤاده/ فلم يبقَ إلا صورةُ اللحم
والدَّم (زهیر بن ابی سلمی) «زبان جوان مرد نیمی از شخصیت اوست و نیم دیگر دل اوست،
از آن پس تنها چیزی که میماند گوشت و خون است.»

۲. اذا طَقَّ السَّفِيهُ فَلَائِحِيهِ. هذا من بيت الشعر:

اذا نطق السفیه فَلَائِحِيهِ فخيرٌ من اجابته السكوتُ

«اگر سفیهی (برخاشگر نادانی) سخنی گفت، پاسخش مده که سکوت بهتر است از پاسخ دادن به او.»

(یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/۱۶۲)

۳. طبلُ أجوف: يضرِبُ مثلاً لمن له جسم و مظهر ولكن ذلك الجسم والمظهر بدون عقل ولا تمييز

(جهيمان، ۱۳۸۳، الأمثال الشعبية ۲/۹۹)

۴. إسأل عن الجار قبل الدار. «پیش از این که از کیفیت خانه بپرسی از «شخصیت و رفتار» همسایه
پرس.»

(یعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۱/۱۷۳)

إن كان جارك بخير انت بخير «اگر همسایهات خوب بود، در سلامت و خوشی خواهی بود.»

(همان، ۳۴۸/۱)

۵. الانسان عبد الاحسان (همان، ۳۶۴/۱)؛ الناس عبيد الاحسان (همان، ۱۵۰۱/۳)

۶. الارزاقُ مَقْسَمَةٌ مِنَ اللَّهِ (همان، ۱۶۸/۱)

إسْعَوْا فِي مَنَاجِبِهَا (يُضْرَبُ لِلسَّعْيِ إِلَى الرِّزْقِ وَالْعَمَلِ وَتَحْصِيلِ الْقَوْتِ وَنَحْوَهُ بَعْرَقِ الْجَبِينِ) (همان،

۱۷۷/۱)

۷. أَنْ تَكُونَ فَقِيرًا دُونَ هُمُومٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَكُونَ غَنِيًّا كَثِيرًا الْهُمُومِ «فَقِيرٌ بِيْ غَمٍ بَاشِيٌّ بِهٖ اَزْ اَنْ اَسْتُ كِهْ غَنِيٌّ غَمِّگِينَ بَاشِيٌّ». (همان ۱۱۲۱/۲)
۸. طویل هبیل (هبیل: ناقص العقل) (جهیمان، ۱۳۸۳، الأمثال الشعبية ۱۰۹/۲)
۹. التمر مع التمرة يصيرون تمر «دانه‌ای خرما با دانه‌ای خرما، میشود بار خرما». (همان، ۲۲۳/۱، ۲۸۱/۱)
- شَعْرَةٌ مِنْ هُونَ وَ شَعْرَةٌ مِنْ هُونَ يَبْعَمَلُوا دَقْنَ «يك تار مو از این جا، يك تار مو از آن جا، می شود ریش». (يعقوب، ۱۹۸۹، موسوعة الأمثال اللبنانية ۸۵۴/۲)
- حَطَّ الْمَصْرِيَّةُ الْمَصْرِيَّةُ، بِصَيْرٍ وَمِيَّةٍ «يك درهم روی يك درهم بگذار، صد درهم خواهد شد». (همان، ۶۴۵/۲)

منابع

- ابن الرومی، دیوان، شرح قدری مایو، المجلد الثالث، بیروت، دارالجيل، ۱۴۱۸ق.
- ابن عبد ربه الأندلسی، ابو عمر احمد بن محمد، العقد الفريد، شرحه وضبطه وعنون موضوعاته احمد امين و احمد الزين و ابراهيم الايباري، ۵ اجزاء، دارالاندلس، بیروت ۱۹۸۸ق/م.
- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم، الاشرية و ذكر اختلاف الناس فيها، بنشر محمد كرد علي، مطبعة ترقی، دمشق، ۱۹۴۷م.
- بهمینار، احمد، داستان نامه بهمیناری، به کوشش فریدون بهمینار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- الثعالبی النسابوری، عبدالملک، احسن المحاسن، خمس رسائل، مكتبة دار البيان و مؤسسة الزين للطباعة و النشر، بیروت.
- _____، الايجاز و الاعجاز، خمس رسائل، مكتبة دار البيان و مؤسسة الزين للطباعة و النشر، بیروت.
- _____، برد الاكباد فی الاعداد، خمس رسائل، مكتبة دار البيان و مؤسسة الزين للطباعة و النشر، بیروت.
- _____، التمثيل والمحاضرة، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلوة، قاهره، دار احیاء الكتب العربية، عيسى البابي الحلبي وشركاه، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.

- _____ ثمار القلوب فى المضاف والمنسوب، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر، دارالمعارف.
- ثعلب، ابوالعباس، شرح شعر زهير بن ابي سلمى، تحقيق فخرالدين قباوه، دمشق، دارالفكر، ١٩٩٦م.
- جهيمان، عبدالكريم، الأمثال الشعبية فى قلب جزيرة العرب، ٣ اجزاء، بيروت، مطبعة دارالكتب، ١٣٨٣ق.
- رازى، محمد بن ابي بكر عبدالقادر، الأمثال والحكم، ترجمه و تصحيح و توضيح فيروز حريزى، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٦٨.
- الزبيدي، السيد محمد مرتضى الحسينى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارصادر، بى تا.
- سعدى، گلستان، تصحيح و توضيح غلامحسين يوسفى، تهران، انتشارات خوارزمى، ١٣٦٨.
- السيوطى، عبدالرحمن ابن ابي بكر، الجامع الصغير من حديث البشير النذير، حققه و ضبطه غريبه محمد محيى الدين عبدالحميد، مصر، مكتبة التجارية الكبرى، جزءان، ١٣٥٢ق.
- شريف رضى، نهج البلاغه، ترجمه سيد جعفر شهيدى، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ج ٢٦، ١٣٨٥.
- القاضى التستري، الصوارم المهرقة فى نقد الصواعق المحرقة، عنى بتصحيحه جلال الدين الحسينى، تهران، شركت سهامى طبع كتاب، ١٣٦٧.
- الميدانى، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم، مجمع الامثال، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ٤ اجزاء، الطبعة الثانية، دارالجيل، بيروت، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
- وطواط، محمد بن محمد رشيد، لطايف الأمثال و طرائف الاقوال، به تصحيح حبيبه دانش آموز، تهران، اهل قلم و دفتر نشر ميراث مكتوب، ١٣٧٦.
- ونسنك، اى.، المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى، الجزء الثالث، ليدن، بريل، ١٩٥٥م.
- يعقوب، اميل بديع، موسوعة أمثال العرب، ٧ اجزاء، بيروت، دارالجيل، ١٩٩٥م.
- _____، موسوعة الأمثال اللبنايية، ٣ اجزاء، منشورات جروس برس، بيروت، ١٩٨٩م.
- اليوسى، الحسن، زهر الاكم فى الأمثال والحكم، ثلاثة اجزاء، حققه محمد جحى و محمد الاخضر، مغرب، دارالثقافة، ١٤٠١ق.